

تفسیر نمونه جلد ۱۸ صفحه ۴۲۹

آیه ۶۳ - ۶۸

آیه و ترجمه

۶۳ هذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ  
 ۶۴ اَصْلُوهَا الْيَوْمَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ  
 ۶۵ الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ افْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا اَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ اَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ  
 ۶۶ وَ لَوْ نَشَاءُ لَطَمَسْنَا عَلَىٰ اَعْيُنِهِمْ فَاسْتَبَقُوا الصِّرَاطَ فَانِي يَبْصُرُونَ  
 ۶۷ وَ لَوْ نَشَاءُ لَمَسَخْنَاهُمْ عَلَىٰ مَكَانَتِهِمْ فَمَا اسْتَطَعُوا مُضِيًّا وَ لَا يَرْجِعُونَ  
 ۶۸ وَ مِنْ نَعْمَةِ نُنَكِّسُ فِي الْخَلْقِ اِنْ فَلَا يَعْقِلُونَ

ترجمه :

۶۳ - این همان دوزخی است که به شما وعده داده میشد.  
 ۶۴ - امروز وارد آن شوید و به آتش آن بسوزید به خاطر کفری که داشتید! ۶۵ - امروز بر دهان آنها مهر مینهیم، و دستهایشان با ما سخن می گویند و پاهایشان کارهایی را که انجام میدادند شهادت میدهند.  
 ۶۶ - و اگر بخواهیم چشمان آنها را محو میکنیم، سپس برای عبور از راه می خواهند

تفسیر نمونه جلد ۱۸ صفحه ۴۳۰

بر یکدیگر پیشی بگیرند اما چگونه میتوانند ببینند؟!  
 ۶۷ - و اگر بخواهیم آنها را در جای خود مسخ میکنیم (و به مجسمه‌هایی بی روح مبدل می‌سازیم) تا نتوانند راه خود را ادامه دهند یا به عقب برگردند.  
 ۶۸ - هر کس را که طول عمر دهیم در آفرینش واژگونه میکنیم (و به ناتوانی کودکی باز میگردانیم) آیا اندیشه نمی کنند؟

تفسیر :

روزی که زبان از کار میافتد و اعضاء گواهی میدهند!

آیات گذشته بخشی از سرزنشهای خداوند و گفتگوهای او را به مجرمان در قیامت بازگو کرد، آیات مورد بحث همین معنی را در بخش دیگری ادامه

می دهد.

آری در آن روز در حالی که آتش سوزان و شعلهور جهنم در برابر دیدگان مجرمان قرار گرفته به آن اشاره کرده خطاب به مجرمان می گوید: «این همان دوزخی است که به شما وعده داده میشد»! (هذه جهنم التي كنتم توعدون)

پیامبران الهی یکی بعد از دیگری آمدند و شما را از چنین روز و چنین آتشی بر حذر داشتند، ولی شما همه را به شوخی و مسخره گرفتید. «امروز در آن وارد شوید، و با آتش سوزان آن بسوزید که این جزای کفری است که داشتید» (اصلوها اليوم بما كنتم تكفرون) (۱). سپس به گواهان روز قیامت اشاره میکند، گواهانی که جزء پیکر خودانسانند و جایی برای انکار سخنان آنها نیست، میفرماید: «امروز بردهان آنها مهر

---

#### تفسیر نمونه جلد ۱۸ صفحه ۴۳۱

می نهیم، و دستهای آنها با ما سخن می گوید و پاهای آنها کارهایی را که انجام میدادند برای ما شهادت میدهند (الیوم نختم علی افواهم وتکلمنا ایدیهم و تشهد ارجلهم بما کانوا یکسبون).

آری در آن روز دیگر اعضای انسان تسلیم تمایلات او نیستند، آنها حساب خود را از کل وجود انسان جدا کرده تسلیم پروردگار میشوند، و بر آستان مقدس او سر فرود می آورند، و حقایق را با شهادت خود آشکار می سازند، و چه دادگاه عجیبی است که گواه آن اعضای پیکر خود بدن انسان است، همان ابزاری است که گناه را با آن انجام داده!

شاید گواهی اعضا بخاطر آن باشد که این مجرمان هنگامی که به آنها گفته میشود کیفر شما در برابر اعمالی که انجام دادید دوزخ است به انکار برمیخیزند، به گمان اینکه دادگاه دنیا است، و حقایق از طریق پشت هم اندازی قابل انکار است، گواهی اعضا شروع میشود، و تعجب و وحشت سراسر وجود او را میگیرد و تمام راههای فرار به روی او بسته میشود. در اینکه کیفیت نطق اعضا چگونه است؟ مفسران احتمالاتی داده اند:

۱ - خداوند در آن روز درک و شعور و قدرت سخن گفتن در یک یک اعضا می آفریند، و آنها به راستی سخن می گویند، و چه جای تعجب؟ همان کسی که این قدرت را در قطعه گوشتی به نام زبان یا مغز آدمی آفریده میتواند در سایر

اعضا نیز بیافریند.

۲ - آنها از درک و شعوری بهره‌مند نمیشوند، ولی خداوند آنها را به سخن گفتن و میدارد و در حقیقت اعضا محل ظهور سخن خواهند بود، و حقایق را به فرمان خدا آشکار میکنند.

۳ - اعضای بدن هر انسانی آثار اعمالی را که در تمام طول عمر انجام داده مسلمان با خود خواهد داشت، چرا که هیچ عملی در این جهان نابود نمیشود،

---

#### تفسیر نمونه جلد ۱۸ صفحه ۴۳۲

مسلمان آثار آن روی یک یک اعضای بدن، و در فضای محیط باقی‌میمانند، آن روز که روز به روز و آشکار شدن است، این آثار نیز بر دست و پا و سایر اعضا ظاهر میشود، و ظهور این آثار به منزله شهادت آنهاست. این تعبیر در سخنان روزمره و تعبیرات ادبایی نیز فراوان است مثلاً می‌گویند: عینک تشهد بسهرک: «چشم‌ت گواه بی‌خوابی تو است»! یا می‌گوئیم: الحیطان تبکی علی صاحب الدار: «دیوارها بر صاحب این خانه گریه میکنند»!

شاعر فارسی نیز می‌گوید: «رنگ رخساره خبر میدهد از سردرون»! به هر حال گواهی اعضا در قیامت مسلم است، اما اینکه هر عضوی خصوص کاری را که انجام داده است بازگو میکند، یا همه کارها را؟ بدون شک مناسب احتمال اول است، لذا در آیات دیگر قرآن سخن از شهادت گوش و چشم و پوست بدن به میان آمده است.

چنانکه در آیه ۲۰ سوره فصلت می‌خوانیم: حتی اذا ما جائوها شهد علیهم سمعهم و ابصارهم و جلودهم بما كانوا یعملون: «تا آن زمان که در کنار آتش دوزخ قرار گیرند گوش و چشم و پوستهای تن آنها گواهی میدهد به اعمالی که انجام می‌دادند».

و در آیه ۲۴ سوره نور آمده است: یوم تشهد علیهم السنتهم و ایدیهم و ارجلهم بما كانوا یعملون «روزی که زبان و دست و پاهای آنها گواهی میدهد به اعمالی که انجام می‌داده‌اند».

این نکته نیز قابل توجه است که در یک جا می‌گوید: «زبانهای آنها گواهی می‌دهد» (مانند آیه سوره نور) و در آیات مورد بحث می‌فرماید: ما مهر بر زبانشان می‌نهم».

ممکن است این تعبیر به خاطر آن باشد که نخست بر زبان آدمی مهر نهاده میشود و اعضای او به سخن در می آیند، هنگامی که او شهادت اعضا را میبیند

---

#### تفسیر نمونه جلد ۱۸ صفحه ۴۳۳

زبانش باز میشود و چون جای انکار نیست زبان نیز اعتراف میکند. این احتمال نیز وجود دارد که منظور از شهادت زبان تکلم معمولی نباشد بلکه تکلمی همچون تکلم سایر اعضا از درونش بر خیزد نه از برون! (در مورد تعداد گواهان در آن دادگاه عظیم، و چگونگی گواهی آنان به خواست خدا ذیل آیات ۱۹ - ۲۳ سوره فصلت مشروحتر از این سخن خواهیم گفت).

آخرین سخن اینک که گواهی اعضا مربوط به کفار و مجرمان است، و گرنه مؤمنان حسابشان روشن است، لذا در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) میخوانیم: لیست تشهد الجوارح علی مؤمن، انما تشهد علی من حقت علیه کلمة العذاب، فاما المؤمن فیعطی کتابه بيمينه، قال الله عز و جل فمن اوتی کتابه بيمينه فاولئك یقرؤن کتابهم و لا یظلمون فتیلا: «اعضای پیکر انسان بر ضد مؤمن گواهی نمیدهد، بلکه گواهی بر ضد کسی میدهد که فرمان عذاب بر او مسلم شده، و اما مؤمن نامه اعمالش را به دست راست او میدهند (و خودش آنرا میخواند) همانگونه که خداوند متعال فرموده: آنها که نامه اعمالشان به دست راستشان داده شد (با سرفرازی و افتخار) نامه اعمال خود را میخوانند و کمترین ستمی به آنها نخواهد شد. در آیه بعد اشاره به یکی از عذابهای میکند که ممکن است خداوند در همین دنیا این گروه مجرم را به آن مبتلا سازد، عذابی دردناک و وحشتزا، میفرماید: «اگر بخواهیم چشمان آنها را محو میکنیم!» (و لو نشاء لطمسنا علی اعینهم).

---

#### تفسیر نمونه جلد ۱۸ صفحه ۴۳۴

و در این حال وحشتی فوق العاده آنها را فرا میگیرد، میخواهند از راهی که معمولاً از آن میرفتند بروند و بر یکدیگر پیشی گیرند، اما چگونه میتوانند ببینند؟! (فاستبقوا الصراط فانی یبصرون). آنها حتی از پیدا کردن راه خانه خود عاجز خواهند ماند، تا چه رسد به اینکه راه

حق را پیدا کنند و در صراط مستقیم قدم بگذارند! مجازات دردناک دیگر اینک: «اگر بخواهیم آنها را در جای خود مسخ می‌کنیم (به مجسمه‌هایی بی روح و فاقد حرکت یا اشکال حیوانی افلیج تبدیل می‌نمائیم) به گونهای که نتوانند راه خود را ادامه دهند و یا به عقب باز گردند» (و لو نشاء لمسخناهم علی مکانهم فما استطاعوا مضیا و لا یرجعون). جمله «فاستبقوا الصراط» ممکن است به معنی پیشی گرفتن از یکدیگر در پیدا کردن راهی که معمولاً از آن میرفتند بوده باشد، و یا به معنی منحرف شدن از راه و پیدا نکردن آن، چرا که بعضی از ارباب لغت گفته‌اند جمله فاستبقوا الصراط به معنی «جاوزه و ترکوه حتی ضلوا» است یعنی از راه گذشتند و آن را ترک نمودند تا گمراه شدند.

به هر حال طبق این تفسیر که غالب مفسران اسلامی آن را پذیرفته‌اند دوآیه فوق مربوط به عذابهای دنیاست، و تهدید کفار و مجرمان به اینکه خدا میتواند آنها را در همین جهان به چنین سرنوشت‌های دردناکی مبتلا سازد، ولی به خاطر لطف و رحمتش چنین نکرده است، شاید این لجوجان بیدار شوند و به راه حق باز گردند.

---

#### تفسیر نمونه جلد ۱۸ صفحه ۴۳۵

ولی احتمال دیگری نیز وجود دارد، و آن اینکه این آیات ناظر به مجازاتهای الهی در روز قیامت است نه دنیا، در حقیقت به دنبال آیه قبل که میگفت ما در آن روز مهر بر دهانشان می‌گذاریم در این آیات به دومجازات دیگر اشاره میکند که اگر خدا بخواهد در باره آنها اجرا خواهد نمود:

نخست اینکه چشمان آنها را نابینا کند تا نتوانند «صراط» یعنی طریق بهشت را بیابند، و دیگر اینکه این افراد را که در دنیا فاقد حرکت در طریق سعادت بودند در آن روز به صورت مجسمه‌های بیروحي در آورد که در عرصه محشر حیران بمانند، نه راهی به سوی پیش و نه راهی به سوی عقب داشته باشند، البته تناسب آیات تاییدی است برای این تفسیر که گفتیم، هر چند اکثر مفسران تفسیر قبل را پذیرفته‌اند

در آخرین آیه مورد بحث به وضع انسان در پایان عمر از نظر ضعف و ناتوانی عقل و جسم اشاره میکند تا هم هشدارى باشد به آنها که برای انتخاب راه

هدایت امروز و فردا میکنند، و هم پاسخی باشد به کسانی که تقصیرات خود را به گردن کمی عمر می‌افکنند، و هم دلیلی باشد بر قدرت خداوند که او همانگونه که میتواند یک انسان نیرومند را به ضعف و ناتوانی یک نوزاد باز گرداند، قادر است بر مساله معاد، و همچنین نابینا ساختن مجرمان و از حرکت باز داشتن آنها.

میفرماید: «هر کس را که طول عمر دهیم در آفرینش واژگونه میکنیم، آیا اندیشه نمیکند؟» (و من نعمه ننکسه فی الخلق ا فلا یعقلون).  
توضیح اینکه «ننکسه» از ماده «تنکیس» به معنی واژگون ساختن

---

#### تفسیر نمونه جلد ۱۸ صفحه ۴۳۶

چیزی است به گونه‌ای که سر به جای پا و پا به جای سر قرار گیرد، و در اینجا کنایه از بازگشت کامل انسان به حالات طفولیت است.  
چه اینکه آدمی از آغاز خلقت ضعیف است و تدریجا رو به رشد و تکامل میرود، در دوران جنینی هر روز شاهد خلقت تازه و رشد جدیدی است، بعد از تولد نیز مسیر تکاملی خود را در جسم و روح به سرعت ادامه میدهد، و قوا و استعدادهای خدا داد که در درون وجودش نهفته شده یکی بعد از دیگری شکوفا میشود، دوران جوانی، و بعد از آن پختگی فرا میرسد، و انسان در اوج قله تکامل جسمی و روحی قرار میگیرد، در اینجا گاه روح و جسم مسیر خود را از هم جدا میکنند، روح همچنان به تکامل خویش ادامه میدهد، در حالی که عقبگرد جسم شروع میشود، ولی سرانجام عقل نیز سیر نزولی خود را شروع میکنند، و تدریجا و گاه به سرعت به مراحل کودکی باز میگردند، حرکات حرکات کودکانه و تفکر و حتی بهانه جوئیها همچون کودکان میشود، و ضعف جسمانی نیز با آن هماهنگ میگردد، با این تفاوت که این حرکات و روحیات از کودکان شیرین و جذاب است و نویدی است بر شکوفائی امیدبخش و مسرت آفرین آینده، و به همین دلیل کاملا قابل تحمل است، ولی از پیران زننده و نازیبا و گاه تنفر آور و یا ترحمانگیز است.  
به راستی روزهایی فرا میرسد بسیار دردناک که عمق ناراحتی آن را به زحمت میتوان تصور کرد.

قرآن مجید در آیه ۵ سوره حج نیز به همین معنی اشاره کرده، می‌گوید:  
وَمِنْكُمْ مَنْ يَرِدُ إِلَىٰ أَرْدَلِ الْعَمْرِ لَكَيْلًا يَعْلَمُ مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئًا: «بعضی از شما

آنقدر عمر میکنند که به بدترین مرحله زندگی و پیری میرسند، آنچنان که چیزی از علوم خود را به خاطر نخواهند داشت» (حتی نزدیکترین افراد خانواده خود را نخواهند شناخت!).  
لذا در بعضی از روایات افراد هفتاد ساله به عنوان اسیر الله فی الارض

---

تفسیر نمونه جلد ۱۸ صفحه ۴۳۷

(اسیران خدا در زمین) ذکر شده‌اند.  
به هر حال جمله «افلا یعقلون» هشدار عجیبی در این زمینه میدهد، و به انسانها می‌گوید: اگر این قدرت و توانائی که دارید عاریتی نبود به این آسانی از شما گرفته نمیشد، بدانید دست قدرت دیگری بالای سر شماست که بر هر چیز تواناست.  
تا به آن مرحله نرسیده‌اید خود را دریابید، و پیش از آنکه نشاط و زیبائی به پژمردگی مبدل گردد از این چمن گلها بچینید، و توشه راه طولانی آخرت را از این جهان بگیرید، که در فصل ناتوانی و پیری و درماندگی هیچکاری از شما ساخته نیست!  
و لذا یکی از پنج چیزی را که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به ابوذر توصیه فرمود همین بود که دوران جوانی را قبل از پیری غنیمت بشمار:  
اغتنم خمسا قبل خمس: شبابک قبل هرمک، صحتک قبل سقمک، وغناک قبل فقرک، و فراغک قبل شغلک و حیاتک قبل موتک: «پنج چیز را قبل از پنج چیز غنیمت بشمر، جوانیت را قبل از پیری، وسلامت را قبل از بیماری، و بی‌نیازیت را قبل از فقر، و زندگیت قبل از مرگ، و فراغت خاطر را قبل از گرفتاری.  
یا به گفته شاعر:

چنین گفت روزی به پیری جوانی

که چون است با پیریت زندگانی؟

بگفتا در این نامه حرفی است مبهم

که معنیش جز وقت پیری ندانی!

تو به کز توانائی خویش گوئی

چه می‌پرسی از دوره ناتوانی

## متاعی که من رایگان دادم از کف

تو گر می توانی مده رایگانی!

---

تفسیر نمونه جلد ۱۸ صفحه ۴۳۸

آیه ۶۹ - ۷۰

آیه و ترجمه

و ما علمناه الشعر و ما ینبغی له ان هو الا ذکر و قران مبین ۶۹  
لینذر من کان حیا و یحق القول علی الکافرین ۷۰  
ترجمه :

۶۹ - ما هرگز شعر به او نیاموختیم، و شایسته او نیست، این (کتاب آسمانی) تنها ذکر و قرآن مبین است.  
۷۰ - هدف این است که افرادی را که زنده اند انذار کند و بر کافران اتمام حجت شود و فرمان عذاب بر آنها مسلم گردد.

تفسیر :

او شاعر نیست، او انذار کننده زندگان است!

گفتیم در این سوره بحثهای زنده و جامعی پیرامون اصول اعتقادی توحید، معاد، نبوت مطرح شده، و در مقطعه‌های متفاوتی سخن را از یکی به دیگری منتقل می‌سازد.

در آیات گذشته بحثهای مختلفی پیرامون توحید و معاد مطرح بود، درد و آیه فوق به بحث نبوت باز می‌گردد، و یکی از رائجترین اتهاماتی را که برای پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) مطرح می‌کردند عنوان کرده پاسخ دندان شکن و آموزنده به آن می‌دهد، و آن اتهام شعر و شاعری است، می‌گوید: ما به او تعلیم شعر ندادیم و شایسته او نیست که شاعر باشد (و ما علمناه الشعر و ما ینبغی له).

چرا پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را به چنین موضوعی متهم میکردند در حالی که او هرگز شعر نسروده بود؟ این بخاطر آن بود که جاذبه و نفوذ قرآن در دلها برای همه

---

تفسیر نمونه جلد ۱۸ صفحه ۴۳۹



کس محسوس بود، و زیباییهای لفظ و معنا و فصاحت و بلاغت آن قابل انکار نبود، حتی خود مشرکان چنان مجذوب آهنگ و بیان قرآن می شدند که گاه شبانه بطور مخفیانه به نزدیکی منزلگاه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می آمدند تا زمزمه تلاوت او را در دل شب بشنوند.

چه بسیار کسانی که با شنیدن چند آیه از قرآن شیفته و دلباخته آن شدند، و در همان مجلس اسلام را پذیرفتند و به آغوش قرآن پناه بردند.

اینجا بود که برای توجیه این پدیده بزرگ، و اغفال مردم از این وحی آسمانی، زمزمه شعر و شاعری پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را در همه جا سر دادند، که این خود اعترافی بود ضمنی به نفوذ فوق العاده قرآن!

اما چرا شایسته پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نیست که شاعر باشد بخاطر اینکه خط وحی از خط شعر کاملاً جدا است، زیرا:

۱ - معمولاً سرچشمه شعر تخیل و پندار است، شاعر بیشتر بر بال و پرخیال سوار میشود و پرواز می کند، در حالی که وحی از مبداء هستی سرچشمه میگیرد و بر محور واقعیتها می گردد.

۲ - شعر از عواطف متغیر انسانی می جوشد، و دائماً در حال دگرگونی است، در حالی که وحی بیانگر حقایق ثابت آسمانی می باشد.

۳ - لطف شعر در بسیاری از مواد در اغراقگوئیها و مبالغه های آن است، تا آنجا که گفته اند: احسن الشعر اکذبه! بهترین شعر دروغ آمیزترین آن است در حالی که در وحی جز صداقت چیزی نیست.

۴ - شاعر در بسیاری از موارد بخاطر زیباییهای لفظ ناچار است خود را تسلیم الفاظ کند و دنباله رو آن باشد، و چه بسا حقائقی که در این میان پایمال گردد.

۵ - سرانجام به تعبیر زیبای یکی از مفسران «شعر» مجموعه شوقهائی

---

#### تفسیر نمونه جلد ۱۸ صفحه ۴۴۰

است که از زمین به آسمان پرواز میکند، اما وحی مجموعه حقائق است که از آسمان به زمین نازل میگردد، و این دو خط کاملاً متفاوت است! باز در اینجا لازم است برای شاعرانی که در خط اهداف مقدسی گام برمیدارند و از عوارض نامطلوب شعر خود را بر کنار می سازند حساب جداگانه ای باز کنیم، و ارزش مقام و هنر آنها را فراموش نکنیم، ولی به هر حال طبیعت غالب

شعر آن است که گفته شد.

به همین دلیل قرآن مجید در آخر سوره شعراء می گوید: و الشعراء يتبعهم الغاوون: «شعراء کسانی هستند که گمراهان از آنها پیروی می کنند!» سپس در یک عبارت کوتاه و پر معنی به ذکر دلیل آن پرداخته چنین می گوید: ألم تر انهم فی کل واد یهيمون و انهم یقولون ما لا یفعلون: «آیا ندیدی که آنها در هر وادی سرگردانند (همواره غرق پندارها و تشبیهات شاعرانه خویش هستند، تسلیم امواج هیجانات و جهشهای خیالند) و علاوه نمی بینی که سخنانی می گویند که عمل نمیکنند (سوره شعراء آیه ۲۲۴ - ۲۲۶).

البته در پایان همان آیات نیز شاعران با ایمان و صالح را که هنرشان در مسیر اهدافشان است استثناء میکند و به آنها ارج می نهد و حسابشان را از دیگران جدا می سازد.

ولی به هر حال پیامبر نمی تواند شاعر باشد، و هنگامی که می گوید: خدابه او تعلیم شعر نداده، مفهومی این است که از شعر بر کنار است، چرا که همه تعلیمات به ذات پاک خدا بر می گردد.

جالب اینکه در تواریخ و روایات کرارا نقل شده که هر وقت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) می خواست به شعری تمثیل جوید، و آنرا شاهد سخن قرار دهد، آنرا در هم می شکست تا بهانه های به دست دشمن نیفتد، چنانکه روزی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) میخواست این شعر معروف عرب را بخواند:

---

تفسیر نمونه جلد ۱۸ صفحه ۴۴۱

### ستبدی لک الایام ما کنت جاهلا

#### و یاتیک بالاخبار من لم تزود

«به زودی ایام حقایقی را برای تو آشکار می کند که از آن آگاه نبودی - و اخباری را کسانی برای تو می آورند که زاد و توشه ای برای آنها تهیه ندیده ای».

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به هنگامی که می خواست شعر فوق را بخواند فرمود «یاتیک من لم تزود بالاخبار» و جمله را پس و پیش فرمود.

قرآن در برابر نفی شعر از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) اضافه میکند: این آیات چیزی جز وسیله بیداری و قرآن آشکار نیست (ان هو الا ذکر و قرآن

مبین).

«هدف از آن این است که افرادی را که زنده‌اند انذار کند، و بر کافران اتمام حجت شود تا فرمان عذاب بر آنها مسلم گردد» (لینذر من کان حیا و یحق القول علی الکافرین).

آری این آیات «ذکر» است و مایه یاد آوری و وسیله بیداری، این آیات «قرآن مبیین» است که حق را بدون هیچگونه پرده‌پوشی باقاطعیت و صراحت بیان میکند، و به همین دلیل عامل بیداری و حیات و زندگی است. بار دیگر در اینجا میبینیم که قرآن ایمان را به عنوان «حیات» و مومنان را «زندگان» و افراد بی‌ایمان را «مردگان» تلقی کرده، در یک سو عنوان حی و در سوی مقابل عنوان کافرین قرار گرفته، این همان حیات و مرگ معنوی است که از مرگ و حیات ظاهری به مراتب فراتر می‌رود، و آثار آن گسترده‌تر و وسیع‌تر است اگر حیات و زندگی به معنی نفس کشیدن و غذا خوردن و راه رفتن باشد، این چیزی است که همه حیوانات در آن شریکند، این حیات

---

#### تفسیر نمونه جلد ۱۸ صفحه ۴۴۲

انسانی نیست، حیات انسانی شکوفا شدن گلهای عقل و خرد و ملکات برجسته در روح انسان و تقوی و ایثار و فداکاری و تسلط بر نفس و فضیلت و اخلاق است، و قرآن پرورش دهنده این حیات در وجود انسانهاست. به هر حال انسانها در برابر دعوت قرآن به دو گروه تقسیم می‌شوند: گروهی زنده و بیدارند که دعوت آن را لبیک می‌گویند، و به انذارهایش توجه میکنند، گروهی دیگر کفار دل مرده‌ای هستند که هرگز در برابر آن واکنش مثبتی نشان نمیدهند، ولی این انذار مایه اتمام حجت بر آنها و تحقق یافتن فرمان عذاب بر آنان است.

نکته:

#### «حیات» و «مرگ» دلها!

انسان دارای چند نوع حیات و مرگ است:

نخست حیات و مرگ نباتی که مظهر همان نمو و رشد و تغذیه و تولیدمثل است و از این نظر با تمام گیاهان همگام می‌باشد.

دیگر حیات و مرگ حیوانی است که نشانه بارز آن احساس و حرکت است، و در

این دو ویژگی نیز با تمام حیوانات همراه است. اما نوع سومی از حیات است که مخصوص انسانهاست و آنها را از گیاهان و حیوانات دیگر جدا میکند، و آن حیات انسانی و روحانی است، این همان چیزی است که در روایات اسلامی از آن به عنوان «حیات القلوب» تعبیر شده است که منظور از «قلب» در اینجا همان «روح و عقل و عواطف» انسان است.

در سخنان امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در خطبه‌ها و کلمات قصار نهج البلاغه روی این مساله بسیار تکیه شده است، در خطبه‌ای درباره قرآن می‌گوید: تفقهوا فیه فانه ربیع القلوب در باره قرآن بیندیشید که بهار حیات بخش

---

#### تفسیر نمونه جلد ۱۸ صفحه ۴۴۳

دلها در آنست. و در جای دیگر درباره حکمت و دانش می‌فرماید هی حیاة للقلب المیت: «حکمت مایه حیات دل‌های مرده است.» گاه بیماری قلب را در برابر بیماری بدن قرار داده، می‌فرماید: و اشد من مرض البدن مرض القلب: «بدتر از بیماری تن بیماری دل است.» و زمانی می‌گوید: «هر کس روح ورع در او کم شود قلبش می‌میرد» و من قل ورعه مات قلبه و تعبیرات فراوان دیگری از این قبیل. از سوی دیگر قرآن مجید برای انسان نوع خاصی از بینائی و شنوائی و درک و شعور غیر از بینائی و شنوائی و شعور ظاهر قائل شده چنانکه درباره کافران می‌فرماید: صم بکم عمی فهم لا یعقلون: آنها کران و لالان و کوراند و به همین دلیل چیزی نمی‌فهمند! (بقره - ۱۷۱). در جای دیگر منافقان را بیماردلانی می‌نامد که خداوند بر بیماری آنها می‌افزاید فی قلوبهم مرض فزادهم الله مرضا (بقره - ۱۰). و کسانانی را که ترس از خدا در وجودشان نیست سنگدلانی معرفی کرده که قلبشان از سنگ خارا نیز سختتر است: «ثم قست قلوبکم فہی کالحجارة او اشد قسوة» (بقره - ۷۴). و در باره گروهی از کافران تعبیری دارد که ضمن آن آنها را به عنوان ناپاکدلان معرفی میکنند، می‌گوید: «اولئک الذین لم یرد الله ان

یطهر قلوبهم): «آنها کسانی هستند که خدا نمی‌خواهد دلهای آنها را پاک

---

تفسیر نمونه جلد ۱۸ صفحه ۴۴۴

سازد» (مائده - ۴۱).

در جای دیگر می‌گوید: «دعوت تو را تنها زندگانی که گوش شنوا دارند اجابت می‌کنند نه مردگان»: انما يستجيب الذين يسمعون والموتى يبعضهم الله ثم اليه يرجعون: «تنها کسانی که گوش شنوا دارند اجابت دعوت تو را می‌کنند اما مردگان را خدا در قیامت برمی‌انگیزد سپس به سوی او باز می‌گردند» (انعام - ۳۶).

از مجموع این تعبیرات و تعبیرات فراوان دیگری که مشابه آن است به خوبی روشن می‌شود که قرآن محور حیات و مرگ را همان محور انسانی و عقلانی می‌شمرد، چرا که تمام ارزش انسان نیز در همین قسمت نهفته شده است. در حقیقت حیات و زندگی و درک و دید و شنود و مانند آنها، در این بخش از وجود انسان خلاصه می‌شود، گرچه بعضی از مفسران این تعبیرات را مجاز دانسته‌اند ولی آنها در اینجا با روح قرآن هماهنگ نشده‌اند چرا که از نظر قرآن حقیقت همین است، و زندگی و مرگ حیوانی مجازی بیش نیست! عوامل مرگ و حیات روحانی بسیار زیاد است ولی قدر مسلم این است که «نفاق» و «کبر» و «غرور» و «عصبیت» و «جهل» و گناهان

بزرگ، «قلب» را می‌میراند، چنانکه در مناجات تائبین از مناجاتهای پانزدهگانه امام زین العابدین علی بن الحسین (علیهما السلام) می‌خوانیم و امات قلبی عظیم جنایتی: «جنایت بزرگ من قلب مرا می‌رانده است». آیات مورد بحث نیز تأکیدی است بر این حقیقت.

آیا کسانی که تنها از زندگی به این قانع شده‌اند که در عالم بیخبری و دائم‌العیش و نوش بسر برند، نه ناله مظلومی را بشنوند، نه ندای منادیان حق را لبیک گویند، نه از ظلم ظالم ناراحت شوند، و نه از محرومیت مظلومان

---

تفسیر نمونه جلد ۱۸ صفحه ۴۴۵

تکانی بخورند، تنها به خویشتن بیندیشند، و از غیر خود و حتی از خویشتن خویش بیگانه باشند، زنده‌اند؟!

آیا این زندگی است که محصول آن فقط صرف مقداری غذا و پاره

کردن تعدادی لباس و خوابیدن‌ها و بیدار شدن‌های تکراری باشد؟  
اگر زندگی این است چه تفاوتی میان حیوان و جهان آدمیت است؟  
پس باید پذیرفت که در ماورای این ظاهر زندگی، مغز و حقیقتی است که  
قرآن روی آن تکیه میکند و از آن سخن می‌گوید.  
جالب اینکه مردگانی که مرگشان دارای آثار حیات انسانی است از نظر قرآن  
زندگانند اما زنده‌هائی که هیچیک از آثار حیات انسانی در آنها دیده‌ نمی‌شود  
در منطق قرآن مرده‌اند مرگی جانکاه و رقت بار.

بعد ←

↑ فرست

→ قبل